پایه ی چهارم ابتدایی

هجرت پیامبر

دو



تألیف: اسحاق محمدی

نام کتاب : هجرت پیامبر (دو)

ناشر : مردم سالاری
مولف : اسحاق محمدی
طراح و صفحه آرا : نشر احسان
نوبت چاپ : اول ۱۳۸۹
شمارگان : ۵۰۰۰ جلد
قیمت : ۷۵۰۰ ریال
شابک : ۷-۲۷-۵۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸

سرشناسه	: محمدی، اسحاق ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: هجرت پیامبر/تهیه و تنظیم اسحاق محمدی ؛ تصویرگر نشر احسان.
مشخصات نشر	: تهران: مردم‌سالاری، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۲۸ ص.: مصور(رنگی).
فروست	: زندگانی پیامبر برای کودکان و نوجوانان؛ ۲
شابک	: ۷۵۰۰ ریال : ۷-۲۷-۵۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان روی جلد: هجرت پیامبر: پایه‌ی چهارم ابتدایی سطح دو
یادداشت	: گروه سنی: ج.
عنوان روی جلد	: هجرت پیامبر: پایه‌ی چهارم ابتدایی سطح دو
موضوع	: قرآن. برگزیده‌ها -- ترجمه‌ها
موضوع	: تعلیمات دینی سنی -- راهنمای آموزشی (ابتدایی)
موضوع	: هجرت
موضوع	: داستان‌های مذهبی
شناسه افزوده	: نشر احسان
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۳۵م۳۵۲ه۱۳۸۹ :
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۰۴۱۰۷۱

((بر اساس منابع اهل سنت))

بسم الله الرحمن الرحیم

پایه چهارم ابتدایی

زندگانی پیامبر
برای کودکان و نوجوانان (دو)

هجرت پیامبر

تهیه و تنظیم: اسحاق محمدی

فهرست

درس اول:

مسلمان شدن مردم یثرب(مدینه)

ساکنان اصلی شهر یثرب دو قبیله ی بزرگ اَوس و خَزرَج بودند.
آنان بت پرست بودند و در کنار شان مهاجران یهود زندگی می کردند. جمعیت یهودی ها بسیار اندک بود هر گاه میان عرب ها و یهودیان جنگ در می گرفت، یهودیان به عرب ها می گفتند: «پیامبر آخر زمان به زودی خواهد آمد و ما با کمک او بر شما پیروز خواهیم شد.»

عرب ها که این سخنان را از یهودیان شنیده بودند، می دانستند که خداوند به زودی پیامبری برای هدایت وراهنمایی مردم خواهد فرستاد.

اَوس و خَزرَج بایکدیگرپسر عمو بودند،که به علت فتنه انگیزی و اختلاف افکنی یهودیان بیش از صد سال در جنگ و ستیز با هم به سر می بردند،یهودیان از این وضعیت به سود خود بهره می بردند ومال های آن ها چیره می شدند.تا جایی که سران وخردمندان اَوس وخَزرَج احساس خطر کردند و به فکر چاره افتادند.



در سال یازدهم بعثت پیامبر ،هنگام موسم حج، روزی پیامبر با شش نفر از عرب های مدینه که به حج آمده بودندآشنا شد.

ازآنان پرسید شما که هستید؟ گفتنداز قبیله ی خَزرَج .

پیامبر گفت: آیا مایل هستید بنشینیم و با هم صحبت کنیم؟ همگی نشستند، پیامبر ﷺ آنان را به پرستش خداوند یکتا دعوت کرد. از دین اسلام برایشان سخن گفت وچند آیه از قرآن برایشان تلاوت کرد. آن ها به یک دیگر گفتند: به خدا قسم، این مرد باید همـــان پیغمبری باشد که یهودیان ازاو خـــبر می‌دهند. مبادا که یهودیان از شما جلو افتند و به او ایمان

آورند .هر شش نفر اسلام را پذیرفتند، و قول دادند که سال آینده نیز با پیامبر اکرمﷺ دیدار کنند.
مردان خَزرَج پس از این دیدار به شهر خود باز گشتند و خبر مسلمان شدن خود را به همه اعلام کردند و خانواده هایشان را به دین اسلام فرا خواندند.

***

اولین پیمان درعقبه

یک سال گذشت، بار دیگر مراسم حج فرا رسید. دوازده نفر از بزرگان یثرب به مکه رفتند و پنهانی با پیامبر اکرم دیدار کردند. با او بیعت نمودند که: **برای خدا یکتا کسی یا چیزی را شریک قرار ندهند؛ فرمان او را بشنوند و از او اطاعت کنند ودر هیچ کار نیکی از او نافرمانی نکنند.**
هنگامی که آن دوازده تن به یثرب باز گشتند، از پیغمبر خواستند که کسی رانزد آنان بفرستدتا قرآن رابه آن ها بیاموزد،پیامبر،برای انجام این کارمهم جوانی شایسته،پرهیزگار و شجاع به نام مصعب پسر عمیر را که از جوانان پیشگام به سوی اسلام بود برگزید. مصعب با خوش رویی ومهربانی در مدت کوتاهی وظیفه ی خود را به خوبی انجام داد. بسیاری ازمردم یثرب را از بت پرستی و کارهای زشت نجات داد. اسلام درتمام شهر یثرب گسترش یافت .در تمام خانه‌ها سخن ازاسلام وپیغمبر خدا بود.

***

دومین پیمان درعقبه

یک سال دیگرگذشت. این بار نیز مسلمانان یثرب به مکه آمدند و قرار گذاشتندکه بعد ازمراسم حج ، پنهانی با پیامبر دیدار کنند. مسلمانان یثرب یکی یکی درمحل دیدار حاضر شدند، تعدادشان به ۷۵نفر می‌رسید،که دو نفر ازآنان زن بودند.پیامبرﷺ همراه عمویش عباس پسر عبدالمطلب (که هنوزمسلمان نشده بود) به آن جا آمد.
در این دیدار عباس عموی پیامبرﷺ گفت: همان طور که می دانید محمد ازماست. اوباسربلندی درمیان فامیلش به سر می برد، اما می‌خواهد نزد

شما بیاید. اگر می توانید اوراازشر دشمنانش دور نگاه دارید، این شما و این رهبرتان. و اگر می دانید که اورا به دشمن تسلیم می‌کنید، هم اکنون از او دست بردارید. براء پسر معرور گفت:آن چه گفتی، شنیدیم. به خدا قسم، ما جز راستی، وفاداری و از جان گذشتگی در راه او قصد دیگری نداریم .

- اکنون ای پیامبر خدا هر چه برای خود وخدایت می خواهی از ما درخواست کن.

- پیامبر خدا ﷺ فرمود: من باشما بیعت می کنم؛ که برای خدای یکتا شریکی قرار ندهید، وهمانند خانواده و فرزندان خود ،ازمن دربرابر دشمنان پشتیبانی کنید .

آن گاه پیامبر ﷺ دستش را پیش برد و با آن یاران با وفا بیعت کرد که چون به سوی شان مهاجرت کند از او حمایت کنند.

فکر کنید وپاسخ دهید:

۱. عرب های مدینه از چه قبیله هایی بودند؟
۲. یهودیان ساکن مدینه در هنگام جنگ با عرب ها ی مدینه به آنان چه می‌گفتند؟
۳. بیعت ۱۲ نفر از بزرگان مدینه با پیامبرﷺ در مورد چه چیزهایی بود؟
۴. چرا پیامبرﷺ مصعب پسر عمیر را به یثرب فرستاد؟
۵. دومین پیمان میان پیامبر و ۷۵ نفر ازمردم یثرب چگونه بسته شد؟

درس دوم:

هجرت مسلمانان به یثرب

مسلمانان در مکه سخت شکنجه و آزار می دیدند، قریش هر روز برفشارها و خشونت های خود می افزودند، اما اسلام دریثرب (مدینه) به سرعت درحال پیشرفت و گسترش بود و مردم یثرب یکی پس ازدیگری به اسلام می‌پیوستند.

روزی پیامبرخدا ﷺ پیروان خود را فراخواند و به آنان گفت: «خداوند برای شما برادرانی قرارداده وخانه هایی فراهم ساخته است که آسوده درآن ها به سربرید».

آن گاه پیروان را فرمان داد تا به سوی شهر یثرب حرکت کنند. مسلمانان، شهر، خانه ، اموال ، زن و فرزندان خود را رها کردند و در راه دین، تک تک و پنهانی از شهر مکه خارج شدند، تا مشرکین از هجرت آن ها جلوگیری نکنند. تنها محمد ﷺ و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه و ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عده ی کمی که پیر یا بیمار یا ناتوان بودند، درمکه ماندند.

***

نیرنگ قریش

سران قریش از مهاجرت یاران محمد به شدت عصبانی شدند و به وحشت افتادند که مبادا «محمد» نیزمکه را رها کند و به یاران خود بپیوندد و چون نیرومندگردد با آنان بجنگد. برای چاره اندیشی با هم مشورت کردند، عده ای گفتند: او را به زنجیر بکشید و زندانی کنید تا مرگش فرا رسد.دیگران گفتند: او را از شهربیرون کنیم.گروه سوم گفتند او را بکشید و از شرش راحت شوید. اما به راستی، این کار چطور ممکن است؟ خاندان عبد مناف از او دفاع خواهند کرد. از این رو قرار گذاشتند که از هرقبیله جوانی را انتخاب کنند تا به «محمد» حمله برند و با یک ضربه ی دسته جمعی کار او را تمام کنند. چون در این صورت خانواده‌ی «محمد» توان جنگیدن باهمه ی قبیله ها را نخواهند داشت و ناچار به قبول خون‌بها خواهند شد.

درهمان لحظه که آنان برای کشتن پیغمبر ﷺ نقشه می‌کشیدند، فرشته ی وحی بر پیامبر ﷺ فرود آمد و فرمود:

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ ۚ وَيَمْكُرُونَ

وَيَمْكُرُ ٱللَّهُ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَٰكِرِينَ ﴿٣٠﴾ انفال: ۳۰

«و هنگامی که کافران درباره ی تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کَشند یا بکُشند یا بیرون کنند، و نیرنگ می کردند، و خدا برنامه ریزی کردکه خدا بهترین برنامه ریز است.»

ولی خداوند پیامبرشﷺ را رها نساخت، و او را از نقشه ی ناروا دشمن باخبر ساخت و به وی فرمان هجرت داد.

پیامبرخدا ﷺ تصمیم گرفت که همراه ابوبکر رضی‌الله‌عنه به شهر یثرب (مدینه) مهاجرت کند. فوری به خانه ی ابوبکرصدیق رضی‌الله‌عنه رفت و او را باخبر کرد. ابوبکر خود را برای مسافرت آماده کرد، پیامبرﷺ به خانه برگشت تا برای سفرآماده شود. او به علی بن ابی طالب رضی‌الله‌عنه گفت: تو درمکه بمان تا امانت های مردم را به صاحبانشان برگردانی. امشب دربستر من بخواب تا کسی نداند که من مکه را ترک کرده ام . علی رضی‌الله‌عنه با جان و دل پذیرفت و در بستر پیامبرﷺ خوابید.

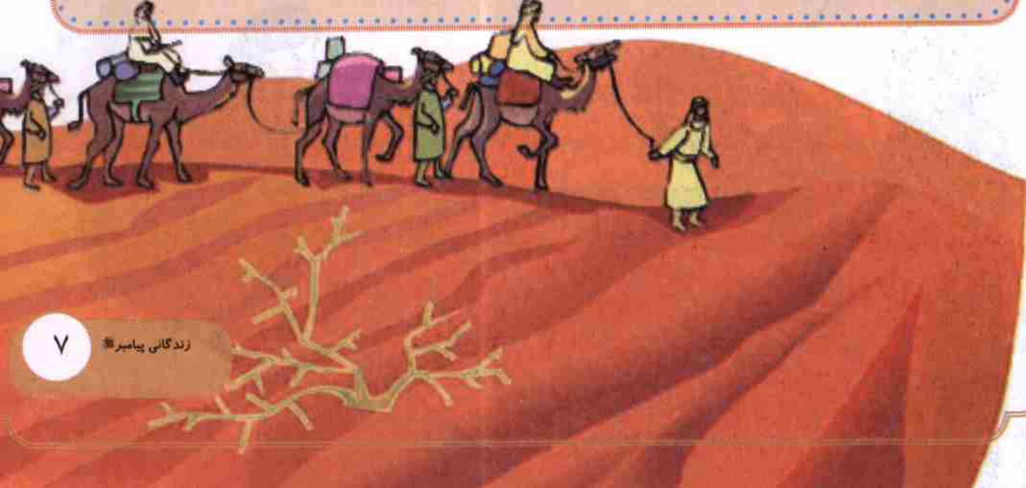
شب فرا رسید. ابوجهل وهمراهانش برای کشتن پیغمبر آمدند، ابوجهل به جوانان گفت: «محمد» خیال می کند که اگر از او پیروی کنید، به فرمانروایی عرب و عجم دست می یابید.

ادعا می کند شما پس از مرگ برانگیخته می شوید ! اگر از او اطاعت نکنید پس از مرگ زنده می شوید و همیشه در میان آتش جهنم می‌سوزید.

آن دشمنان مرتب از پنجره ی خانه،اتاق پیامبر ﷺ را زیر نظر داشتند.

فکر کنید وپاسخ دهید:

۱.پیامبرﷺ هنگام صدور فرمان هجرت، به یارانش چه گفت؟
۲.پیغمبرﷺ چگونه از نقشه ی قریش اطلاع یافت؟
۳. پیغمبرﷺ وقتی که از نقشه ی قریش اطلاع یافت چه تصمیمی گرفت؟



درس سوم:

هجرت پیامبر ﷺ

درست درلحظه‌ی بیرون آمدن پیامبر، خداوند آن ها را در خواب فرو برد. بدون آن که دشمنان چیزی احساس کنند، رسول الله ﷺ از میانشان عبورکرد.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

یس: ۹

«در پیش روی ایشان مانعی و پشت سرشان سدی قرار دادیم و (چشمان) ایشان را پوشاندیم، درنتیجه آن ها (اورا) نمی بینند.»

نقشه ی بزرگ قریش در برابر برنامه ی محکم خداوند شکست خورد.

پیامبرخدا ﷺ بدون ترس راهی خانه ی ابوبکر شد. مشرکان تا نزدیکی صبح در انتظار ماندند سپس با پرتاب سنگ به سوی خانه ی پیامبر، حمله را آغاز کردند. علی از بستر برخاست و در برابر آنان نمایان شد.

مشرکان سخت به خشم آمدند. پرسیدند: «علی» تو هستی؟! پس «محمد» کجاست؟

علی گفت: نمی دانم، او از این خانه رفته است. مشرکان دریافتند که نقشه و نیرنگشان نقش برآب شده است. همگی با شتاب حرکت کردند تا «محمد» را پیدا کنند و او را بکشند.

افرادی را برای پیدا کردن او فرستادند، برای هرکس که محمد را دستگیر کند و یا جای



او را نشان دهد، صد شتر مژدگانی تعیین کردند پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه شبانه به غاری رفتند و در آن جا مخفی شدند.
شب بعد عبدالله فرزند ابوبکر نزد آنان رفت و ماجراهایی را که رخ داده بود گزارش کرد. ابوبکر به سراغ گوسفندانی که چوپانش ،آن ها را در کنار غار رها کرده بود رفت و مقداری شیر آورد. پیغمبر از آن نوشید.
قریش به جست وجوی پیغمبر و ابوبکر ادامه دادند. ردپای آنان رادنبال کردند تا این که به غار «ثور» رسیدند، اما خداوندآن ها را از چشم دشمنان پنهان ساخت. دشمنان به غار واردنشدند.
ابوبکر رضی الله عنه که صدای مردم را می‌شنید گفت: خویشاوندانت تو را می‌جویند.
پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر «لاتحزن ان الله معنا» غم مخور خدا حتما با ماست .
سه روز گذشت. پیامبر خدا و ابوبکر هم چنان درغار ماندند. سرانجام مردم از یافتن آن ها نا امید شدند.آن گاه پیامبرخدا و ابوبکر همراه یک راهنما به نام «عبدالله بن أریقط» راه سفری پرخطر را در پیش گرفتند. به منظور احتیاط بیشتر راهنما آن ها را از بیراهه برد.سپس در جهت شمال و نزدیک کرانه ی دریا سرخ به طرف شهر یثرب حرکت کردند.
خدا درباره هجرت پیامبر ﷺ به مدینه چنین می‌فرماید:

إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ثَانِىَ ٱثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِى ٱلْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحْزَنْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلسُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِىَ ٱلْعُلْيَا ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

توبه: ۴۰

«اگر شما او را یاری نکنید، قطعاً خدا او را یاری کرد، آن هنگام که کفار ، او را بیرون کردند، آنگاه که دومین آن دوتن که درغار بودند(پیامبر)،به یارخود گفت: غم مخورخدا حتماً با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او فرستاد و او را با سپاهیانی که آن ها را نمی دیدید تأییدکرد و کلمه ی کسانی را کفر ورزیدند پست تر گردانید، و کلمه ی خدا است که برتر است، و خدا شکست ناپذیر و حکیم است ».

***

مدینه ی منوره

مردم شهریثرب باخبر شدندکه پیامبرخدا از مکه خارج شده است و به یثرب می آید. از این رو هرروز به دروازه ی شهر می آمدند و منتظر تشریف فرمایی پیامبرﷺ می‌شدند، روزی مردم یثرب از شهر خارج شدند، تا از پیامبر خدا استقبال کنند، اما گرما شدت یافت و اثری از پیغمبرﷺ دیده نشد، ناچار تصمیم به بازگشت گرفتند، ناگهان یکی از یهودیان فریاد زد که : محمد آمد. مردم با سرعت به استقبال پیامبر ﷺ شتافتند، و با خوش حالی فریاد زدند: پیامبر خدا آمد، پیامبرخدا آمد، «الله اکبر»، پیامبرآمد، «الله اکبر».

سرانجام پیامبرﷺ ویارش ابوبکرصدیق پس ازپیمودن مسافتیِ طولانی (بیش از پانصدکیلومتر)خسته وکوفته به سرزمین یثرب رسیدند و در میان خوش حالی وشوق هزاران زن و مرد وارد دهکده «قبا» درنزدیکی شهر یثرب شدند.

پیامبرﷺ مدتی در قبا ماند. در این مدت مردم از هر سو به دیدارش می‌آمدند.

محمدﷺ نیز از فرصت استفاده می کرد و آنان را راهنمایی می کردند. در همین روزها مسجدی به نام مسجد «قبا» ساخت.

پیغمبرﷺ پس ازمدتی برشترش به نام «قصواء» سوار شد و به طرف مرکز شهر یثرب حرکت نمود. رئیس هرقبیله وخصوصاً ثروتمندان مدینه پیش می‌آمدند و پیامبر را به خانه های خود می کردند، ولی پیغمبرمحبت و اخلاص شان را با محبت و اداء سپاس ودعای خیر پاسخ می داد وهیچ یک را نمی پذیرفت، و می‌فرمود:« بگذارید هرکجا که این شتر توقف کرد من همان جا اقامت خواهم نمود، زیرا که او مأموریتی دارد».

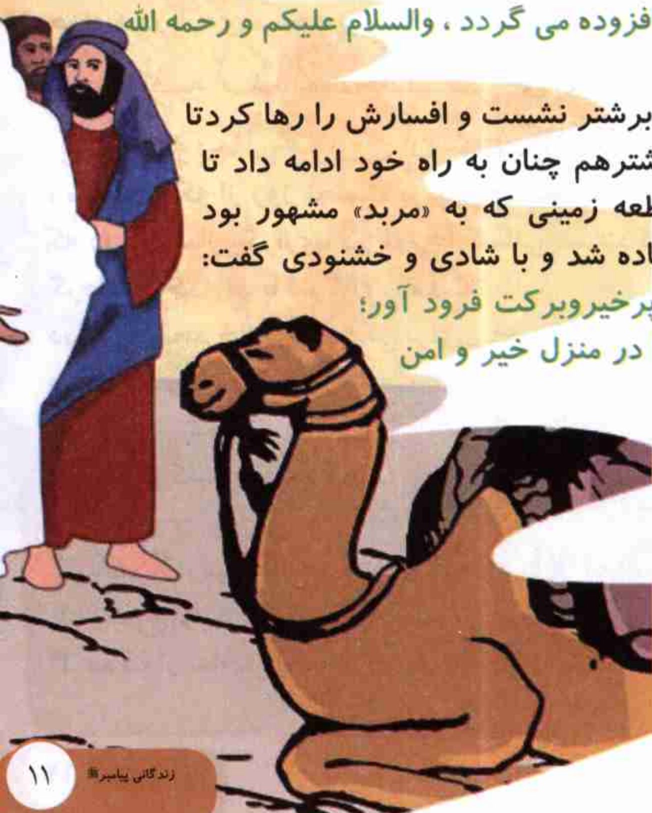
فکر کنید وپاسخ دهید:

۱. پیغمبرﷺ چگونه ازنقشه ی قریش اطلاع یافت؟
۲. چه کسی درشب هجرت دربسترپیامبرﷺ خوابید؟
۳. چه کسی با پیامبرﷺ به یثرب هجرت کرد؟
۴. اولین کار پیامبر ﷺ در دهکده ی قبا چه بود؟

درس چهارم:

نخستین سخنرانی پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ درنخستین روزجمعه به محله ی «بنی سالم بن عوف» رسید. درآن جا اولین نمازجمعه را به پاداشت، و فرمود: « ای مردم، برای آخرت خود توشه برارید. به یقین بدانید که به خدا قسم هرکس ازشما ناگهان مانندکسی که برق آسمان او را زده است می‌میردآن گاه گوسفندک خودرا بدون چوپان رها خواهد کرد،سپس پروردگارش- بی آن که مترجمی در میان باشد-از او خواهد پرسید:آیا پیامبرم به سوی تو نیامد، و پیام مرا به تو نرساند؟آیا به تو مال وثروت ندادم وبه تونیکی نکردم؟پس برای آخرت خود چه اندوخته ای؟دراین حال آن انسان درمانده به راست وچپ نگاه می کند، ولی راه نجاتی نمی یابد، سپس به پیش روی خود نگاه می کند، ولی جز جهنم چیزی نمی بیند.پس هرکس که بتواندخودرا ازآتش دوزخ دور نگه دارد- اگر چه با نصف یک خرما باشد-باید چنین کند، و کسی که آن را نیابد، به وسیله ی سخنی نیکو سودبخش، سپری دربرابرآتش بسازد ؛ زیرا هرعمل نیک به ده برابرآن پاداش داده می‌شود، و این پاداش تا هفتصد برابر افزوده می گردد ، والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته.»



پس از نمازجمعه بار دیگر برشتر نشست و افسارش را رها کردتا به اختیارخودحرکت کند. شترهم چنان به راه خود ادامه داد تا درپایین شهر یثرب درقطعه زمینی که به «مربد» مشهور بود ایستاد. محمد ﷺ از شتر پیاده شد و با شادی و خشنودی گفت: «پروردگارا ! مرا درمنزلی پرخیروبرکت فرود آور؛ زیرا تنها تویی که آدمی را در منزل خیر و امن وسلامت فرود می آوری.»

سپس فرمود : به خواست خدا این مکان مسجد و پناهگاه من خواهد بود.**آن گاه به حاضران نگاه کرد و گفت :** خانه ی کدام یک از دوستان نزدیک تر است.

ابو ایوب گفت:خانه ی من یارسول الله!
آن گاه شادان وشتابان،وسایل پیامبرﷺ را برداشت و به خانه برد. از آن روز پیغمبر در خانه ی ابو ایوب زندگی می کرد، تا آن قطعه زمین را که از دو نوجوان یتیم بود، خرید و در آن مسجدش را ساخت و در کنار آن، اتاق های همسران خویش را پایه گذاری نمود.

***

پایه گذاری مسجد النبی

پیغمبرﷺ درنخستین گام برای برپایی جامعه ی اسلامی مسجد النبی را تاسیس کرد تا محل اجتماع و مرکزی برای تربیت، شناخت، دوستی و ارتباط مستقیم با خدای جهان (نماز) باشد، و آداب و اخلاق دوران گمراهی را از بین ببرد و آداب و اخلاق انسانی و اسلامی را جایگزین کند. مسجد دانشگاهی است که مسلمانان آموزش‌ها و رهنمودهای اسلام را درآن یاد می گیرند.

پیامبردرساخت وساز مسجدشرکت می کردو فرمود:خدایا پاداش واقعی، پاداش روز قیامت است، پس بر انصار و مهاجران رحمت بفرست.

خداوند درباره ی مسجد پیامبروبنیان گذاران در سوره توبه: ۱۰۸آن می فرماید:

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴿۱۰۸﴾

« مسجدی که از روز نخست بر پایه ی تقوا بنا گردیده است سزاوار آن است که در آن نماز بگزاری. در آن جا کسانی هستندکه می خواهند خود را پاکیزه گردانند وخداوند پاکیزگان را دوست دارد.»

درکنار مسجد خانه ی کوچکی برای پیغمبرﷺ ساخته شد تا آخرعمردرآن زندگی می کرد. از آن روز شهر یثرب به شهر پیامبر(مدینه الرسول) تغییر نام یافت.

فکر کنید و پاسخ دهید:

۱.پیامبرﷺ زمین مسجد و خانه ی خود را از کجا به دست آورد؟
۲.موضوع اولین خطبه جمعه پیامبرﷺ پس از هجرت چه بود؟
۳. هدف از ساختن مسجد رسول اللهﷺ چه بود؟

درس پنجم:

یکپارچگی مسلمانان

قبیله ها ی «اَوس» و «خَزرَج» درمدینه زندگی می کردندکه به خاطر فتنه انگیزی یهودی ها سال ها با هم درجنگ و ستیز بودند، تا این که به پیامبرﷺ ایمان آوردند و از بت پرستی، نادانی و جنگ با یکدیگر دست برداشتند . به خاطر این نعمت الهی هردوقبیله مانند دو برادر، زندگی جدیدی در زیرپرچم اسلام آغاز کردند. خداوند دراین باره می فرماید:

وَٱعْتَصِمُوا۟ بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا۟ ۚ وَٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾

آل عمران: ۱۰۳

«همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید، و نعمت خدا را برخود به یادآورید؛ هنگامی که دشمن یک دیگر بودید، اما خدا در دل های شما الفت ومحبت افکند تا به لطف او با هم برادر شدید،در حالی که برلبه ی پرتگاه جهنم قرار داشتید، و شما را نجات داد.

این چنین خداوند آیات خویش را برای شما بیان می کند، به امیداین که هدایت شوید. »



اوس وخزرج ازمهاجران خیلی خوب مهمان نوازی کردند. پیامبر به پاس این مهمان نوازی، آنان را «انصار» (یاران)و کسانی که ازمکه آمده بودند «مهاجران» نامید، و میان هریک از آن دو، پیوند برادری اسلامی برقرار ساخت.

مردم مدینه از مهاجران مکه، درخانه های

خود پذیرایی می کردند و یار و غم خوار آن ها بودند. « انما المومنون اخوه »به راستی که مومنان برادر واقعی هم دیگرند.

***

از خود گذشتگی انصار

انصار، برادران مهاجرخود را با جان و دل پذیرا شدند و با آنان مهربانی و دوستی و همدردی کردند،تا جایی که اموال خود را با آن ها تقسیم کردند.

خداوند درباره ی سخاوتمندی وگذشت انصار در سوره حشر: ۹ می فرماید:

وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٩﴾

«آنانکه پیش از آمدن مهاجران ایمان آورده اند و خانه و کاشانه را برای آن ها آماده کرده اند، کسانی را که به سوی ایشان مهاجرت کرده اند دوست می دارند، و در درون خود نسبت به چیزهایی که به مهاجران داده اند حسدی نمی یابند و آن ها را بر خود برتری می دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. هر کس از بخل نفس خویش در امان ماند، در حقیقت رستگار است.»

***

خویشتن داری مهاجران

ولی مهاجران با این که از شهرخود (مکه) رانده شده بودند، و قریش تمامی اموالشان را گرفته بودند و در فقر و تنگ دستی شدیدی به سر می بردند، پیشنهاد انصار را نپذیرفتند و به مال اندوزی روی نیاوردند، بلکه کرامت و عزت خویش راحفظ کردند، از برادران انصار خویش قدردانی نمودند و تا دست یافتن کار به مال اندکی قناعت کردند،زیرا به خاطر ایمان هجرت کرده بودند، نه برای ثروت.

پیامبر جامعه ی جدیداسلامی را بر پایه ی مهر ومحبت ، از خودگذشتگی، عزت نفس و وحدت و یک پارچگی بنیان نهاد و یارانش (مهاجر و انصار)را چنان تربیت کرد که حتی در جان فشانی در راه دین از هم دیگر سبقت می گرفتند.

خداوند درباره ی سرانجام آن ها چنین می فرماید:

وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي

تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ (۱۰۰) توبه: ۱۰۰

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم ازخدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته که از زیر آن رودها جاری است و جاودانه درآن می مانند. این است پیروزی و رستگاری بزرگ.»

***

پیمان نامه

پیغمبر رهبری سیاسی مردم مدینه را به عهده گرفت، و پس از ایجاد وحدت در میان مسلمانان به برقراری روابط با غیر مسلمانان ازجمله یهود ساکن مدینه پرداخت. بدین منظور با قبیله ها سه گانه ی یهود: «بنی قریظه، بنی قینقاع و بنی نضیر» بر اساس همزیستی مهربانانه همسایگی دوستانه پیمان بست، مهم ترآن که دفاع از مدینه منوره را در آن پیمان نامه گنجاند، و برای آن ها آزادی اندیشه و عقیده وحق استفاده ازاملاک و اموالشان را تضمین کرد.براین اساس هیچ مسلمانی حق تجاوز به جان، مال و ناموس آنان را نداشت در حقیقت پیغمبر، رحمتی جهانی بود آن چنان که خداوند می فرماید:

وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ (۱۰۷) انبیاء: ۱۰۷

«تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده ایم»

فکر کنید وپاسخ دهید:

۱.چه چیزی باعث وحدت بین اَوس و خَزرَج شد؟
۲.انصار چگونه از مهاجرین استقبال کردند؟
۳.خداوند به پیشگامان مهاجر و انصار و پیروان راستین آن ها چه وعده ای داده است؟
۴.پیامبرﷺ با یهود مدینه چگونه رفتار کرد؟
۵. پیامبرﷺ چه حقوقی را برای یهودیان تضمین کرد؟

درس ششم:

مبارزه باستم

پیغمبرﷺ درمدت ده سال مردم را به سوی اسلام دعوت می کرد.بسا کسانی در این راه با او مجادله می کردند و به اذیت و آزار او و یارانش می پرداختند. ولی رسول الله و مسلمانان بنا به فرمان خداوند :

﴿ فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسۡتَعۡجِل لَّهُمۡ ...

صبروشکیبایی پیشه می کردند. (احقاف: ۳۵)

تااین که خداوند به آن ها اجازه داد از حقوق خود دفاع کنند و در سوره حج: ۳۹ - ۴۰ فرمود:

﴿ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ ۝٣٩ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ ...

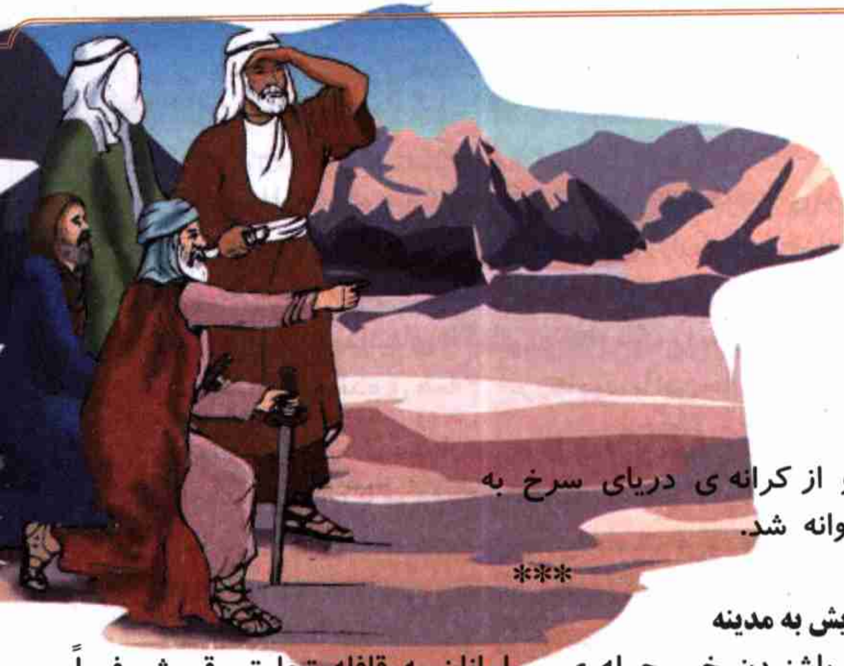
«اجازه ی(جنگ) به کسانی داده می شودکه باآنان جنگ می شود،زیرا به ایشان ستم شده وخداوند برنصرت و یاری آن ها تواناست.همان کسانی که به ناحق، به خاطر این که می گفتند خداوند پروردگار ماست، از خانه و کاشانه ی خود اخراج شده اند.»

درسال دوم هجرت بودکه به پیغمبر خبر رسید ابوسفیان (رهبر مشرکین مکه) ازسفربازرگانی خودباز می گردد.

پیامبر به اصحاب فرمود: این قافله ی تجارتی قریش است و در آن اموال شماست؛ بر آن ها بتازید وحق خود را باز ستانید.

بدین منظور پیامبر با مهاجران و عده ای از انصار که تعداد آن ها به ۳۱۳ نفر می رسید حرکت کرد. پرچم را به دست مصعب بن عمیرداد.مسلمانان تنها دو اسب و هفتاد شتر داشتند. ازمدینه حرکت کردند،تا قافله ی ابوسفیان را محاصره کنند و اموال ازدست رفته ی خود را از او باز ستانند. زمانی که ابوسفیان باخبر شدکه محمد و یارانش به طرف کاروان وی در حرکت هستند، بی درنگ قاصدی را به مکه فرستاد تا به مردم اطلاع دهد. وقتی که آن مرد به مکه رسید فریاد برآورد: ای مردم قریش! اموالی که نزد ابوسفیان داشتید، موردحمله ی محمد و یارانش قرار گرفته و فکر نمی کنم دیگر به آن ها دست یابید.

مسلمانان قافله ی تجارتی قریش را نیافتند، چون ابو سفیان جهت حرکت خود



را تغییر داد و از کرانه ی دریای سرخ به طرف مکه روانه شد.

***

هجوم قریش به مدینه

مشرکان مکه باشنیدن خبر حمله ی مسلمانان به قافله تجارتی قریش فوراً برخاستند، نیزه ها و شمشیر ها را بر گرفتند تا از اموال خود دفاع کنند.
همه ی بزرگان قریش غیر از ابولهب حرکت کردند. جنگ جویان، اسب سواران، شتر سواران وپیاده ها نزدیک به هزار نفر با شصت اسب، و ششصد زره وشتران بسیار با آهنگ طبل به راه افتادند.سپاه مکه با غرور بسیار به طرف شمال می رفت که ناگهان خبرنجات یافتن کاروان تجاری شان رسید،عده ای ازآن ها پیشنهاد بازگشت به مکه را دادند، اما ابوجهل مغرورانه اصرار داشت که به حرکت خود ادامه دهند تا به مسلمانان حمله کنند و آنان را از پای در آورند.تا بدین سان در برابر قبایل ساکن شبه جزیره عربستان قدرت نمایی کنند.

***

مشورت پیامبر با یاران

به پیامبر خبر رسید که لشکر بزرگ قریش از طرف سرزمین «بدر» به سوی مدینه در حرکت هستند.
از طرفی دیگر پیامبر و همراهانش برای جنگ نیامده بودند، بلکه آمده بودند تا اموال غارت شده ی خود را از کاروان قریش باز ستانند. خداوند در این مورد می فرماید:

﴿ وَإِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ

وَيَقْطَعَ دَابِرَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧﴾ انفال: ۷

«آنان که خداوند پیروزی بریکی از دو دسته را به شما وعده داد(پیروزی بر کاروان تجاری یا لشکر قریش) شما دوست می داشتید دسته ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوت چندانی برخوردار نیست(کاروان)، ولی خداوند می خواست حق را به فرمان خود ظاهر و استوار گرداند و کافران را ریشه کن کند.»

پیغمبر بادقت تمام رویدادهای ناگهانی و خطرناک را بررسی کرد. هر چند که او فرستاده ی خدا، و فرمانده ی همه ی نیروها بود، با این حال بنا به دستورخداوند که درآیه ی ۱۵۹ سوره ی آل عمران می‌فرماید: «...وَشَاوِرْهُمْ فِي ٱلْأَمْرِ...» باآنان در کار ها مشورت کن، با مردم به مشورت نشست که چه کنند؟

یکی از مهاجران به نام مقداد بن اسود بپاخاست و گفت :ای پیامبر خدا ! هر راهی که خدا به تو نشان می دهد در پیش بگیر، ما با تو خواهیم بود.ما مانند بنی اسرائیل نخواهیم بودکه به موسی گفتند: تو و پروردگارت بروید و با دشمن بجنگید و ما این جا می نشینیم، ما می گوییم تو و پروردگارت به جنگ بروید و ما هم همراه شما خواهیم جنگید. ازآن جا که پیامبرمی خواست نظرگروه انصار را هم بشنود، چون آنان دفاع از پیامبررا در مدینه تعهد کرده بودند، نه خارج از مدینه فرمود: ای مردم، نظر شما چیست؟

سعد بن معاذ که از بزرگان انصار بود گفت: مثل این که نظر ما انصار را می‌خواهید.

پیغمبر فرمود:آری.

سعداظهارداشت: ما به تو ایمان آورده ایم و تو را تصدیق کرده‌ایم، و شهادت داده‌ایم که هرچه آوردی حق است؛ ما با تو پیمان محکم بسته ایم که دستور هایت رابشنویم و اطاعت کنیم. ای پیامبرخدا ! به دنبال اجرای فرمان خدا روان شو، ما با توخواهیم بود،گر چه دریا را به پیمایی با تو خواهیم پیمود. ما ازآن بیم نداریم که ما را فردا در برابر دشمنان قرار دهی، زیرا که ما در جنگ، پایدار، و در برخورد با دشمن، راستگو و استواریم، امیدواریم که خداوند ما را مایه ی نور چشم تو گرداند. پس اکنون ما را در پرتو عنایت خدا به میدان کارزار رهسپار ساز.

پیامبربا اصحابش به طرف منطقه ی بدرحرکت کردتا از حمله ی قریش به مدینه جلوگیری کنند.آنها درمحلی از سرزمین بدر فرودآمدند، اما یکی از کارشناسان نظامی به نام حباب بن منذر انصاری فرودآمدن درآن جا را خوب ندانست، او به پیغمبرگفت :ای رسول خدا، آیا این جا را که اختیار کرده ای، به دستور خداست

و ما حق نداریم نظر دهیم، و یا انتخاب آن نظر خودت است؟ پیغمبر گفت:نه! نظر خودم است. حباب گفت: بنابراین جایگاه مناسبی نیست، بهتر است در کنار نزدیک ترین چاه بدر به لشکر گاه دشمن، که آب فراوان و گوارا دارد، فرود آییم.
پیغمبر گفت: نظر شمادرست است. آن گاه فرمان داد تا مطابق نظر حباب عمل کنند.این چنین پیامبر اکرم یارانش را تربیت کرد تا بتوانند پس از رحلت ایشان، مشکلات زندگی را با مشورت حل کنند. و برابر آیه ی ۳۸ از سوره ی شوری که می فرماید: ... وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ... «کارهای شان با مشورت است» عمل کنند و از تک روی وخود رایی دوری ورزند.

فکر کنید وپاسخ دهید:

۱.آیا جنگیدن با دشمنان ستمگر، ظلم است؟چرا؟
۲.چرا قریش درحالی که قافله ی تجارتی اش نجات یافته بود به طرف مدینه هجوم آوردند؟
۳.پیامبر ﷺ هنگامی که باخبر شد که لشکر قریش به طرف مدینه هجوم آورده است چه کرد؟چرا؟
۴- مقداد بن اسود در پاسخ پیامبر چه گفت؟
۵- سعد بن معاذ در پاسخ پیامبر چه گفت؟
۶-پیامبر ﷺ وقتی پیشنهاد حباب بن منذر را شنید چه کرد؟

درس هفتم:

جنگ بدر

چون پیغمبر سپاه قریش را از دور دید، رو به آسمان کرد و با خدا به دعا و راز و نیاز پرداخت وگفت: «خداوندا ! این قریش است که باغرور و تکبر به سوی ما می‌آید تا با تو بجنگد و فرستاده ی تو را تکذیب کند.»

«خداوندا ! اگر این مسلمانان نابود شوند، در زمین کسی تو را عبادت نخواهدکرد.»

«خداوندا ! آنچه را که به ما وعده فرموده ای عطا فرما.»

«خداوندا ! ما به یاری و پیروزی تو امید داریم.»

درروز هفدهم رمضان، سپاه اسلام، درمحل مناسبی که حباب بن منذر انتخاب کرده بود مستقر شد. محل مناسبی را برای فرماندهی انتخاب کردند.پیامبر به صف آرایی سپاه پرداخت. مسلمانان و قریش با هم رو به رو شدند. درآن هنگام سه تن ازبزرگان قریش به میدان آمدند و مبارزه طلبیدند. پیغمبر بی درنگ برای سه تن فرمان نبرد صادر فرمود: حمزه فرزند عبد المطلب، علی بن ابی طالب، عبید بن حارث بن عبد المطلب. مبارزه شروع شد؛ سرانجام هر سه مسلمان برسه حریف خود پیروز شدند و آن ها را کشتند.

پیغمبر به یارانش فرمود: قسم به آن کس که جان محمد در دست اوست، هر کس که امروز با مشرکان بجنگد، سختی ها را تحمل کند، به دشمن پشت نکند و کشته شود، به طور قطع خداوند او را وارد بهشت خواهد ساخت.

نبرد دسته جمعی شروع شد. هر دو سپاه به سوی یکدیگر شتافتند. در این میان ابوجهل کشته شد و قهرمانان اسلام شجاعانه جنگیدند.

سپاهیان مکه وقتی دیدند بزرگانشان کشته شده اند، فرار را بر قرار ترجیح دادند. مسلمانان نیز آنان را دنبال و بسیاری را دستگیر کردند.

در این میان نگاه بلال به امیه بن خلف، یکی از سر دسته های لشکر مکه افتاد. با خود اندیشیدکه اگر او زنده بماند، به پیروزی دست نیافته است. این است که بی‌درنگ به وی حمله کرد و او را با شمشیر زد. اوآخرین نفر ازبزرگان قریش بود که در جنگ بدر به قتل رسید.

مسلمانان کشتگان قریش راکه نزدیک به هفتادتن بودند دفن کردند.پیغمبر بالای سرشان ایستاد و به آنان گفت: ای اهل بدر،آیا وعده‌ی پروردگارتان را

حق یافتید؟ من وعده ی پروردگارم را حق یافتم.
مسلمانان پرسیدند: ای پیامبرخدا، آیا با کسانی که مرده اند سخن می‌گویی؟
پیغمبرفرمود: این مردگان به وعده ی پروردگاراز شما آگاه ترند، زیرا به سزای اعمال خویش رسیده اند.

جنگ بدر به لطف و رحمت خداوند با پیروزی مسلمانان به پایان رسید. این جنگ ضربه ای سخت برقریش و پیروزی بزرگی برای محمد و مسلمانان بود. در این جنگ مسلمانان آموختند،که بسا سپاهی اندک، سپاه بزرگی را با یاری خدا می‌تواند شکست دهد.

خداوند در باره ی جنگ بدر در قرآن در سوره آل عمران: ۱۲۳ فرمود:

﴿ وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾

«خداوند در جنگ بدر شما را یاری داد، در حالی که شما ناتوان بودید، بنابراین تقوا پیشه کنید، شاید سپاس گذارید.»

***



انتقام جویی قریش

پیامبر و یارانش درجنگ بدر پیروز شدند. سران قریش دراین جنگ کشته شدند. از این رو فرزندان کشته شدگان دور هم جمع شدند و نزد ابوسفیان و بزرگان قوم رفتند و گفتند: ای مردم قریش ! محمد بهترین‌های شما را به قتل رسانده است. ما را یاری کنید تا با وی بجنگیم. مردم قریش با هم متحد شدند تا به جنگ مسلمانان بروند و انتقام خون پدران، فرزندان و برادران خود را که در بدر کشته شده بودند بگیرند.

سال سوم هجرت بود که قریش با امکانات فراوان به سرکردگی ابوسفیان حرکت کرد.

هنگامی که پیامبر اطلاع یافت که قریش برای جنگ حرکت کرده و نزدیک مدینه منوره رسیده است، یاران خود را جمع کرد و آن ها فرمود: به نظر شما چه طور است که در شهر بمانیم وآنان را رها سازیم. اگرخواستند به شهر وارد شوندبا آنان خواهیم جنگید؟

نظر پیغمبر همین بود. زیرا در طرف مقابل، لشکر قریش بود و مقابله‌ی با آنان کار آسانی نبود. اگر سپاهیان اسلام در شهر می ماندند، مشکل بود که سپاهیان قریش بتوانند وارد شهر شوند.

ولی این نظر مورد استقبال جوانان مسلمان قرار نگرفت .نظرآنان این بود که برای جنگ با دشمن از شهر خارج شوند، از این رو گفتند: ای پیامبر خدا ! اجازه بده که به سوی دشمن بشتابیم تا آنان خیال نکنند که ما ترسو و ناتوانیم .

«عبدالله ابن ابی» اظهارداشت :ای پیامبر، در شهر بمان و از شهر خارج نشو. اما جوش وخروش جوانان از هر سو بلند بود. آن ها خواستار خروج از شهر بودند و می‌گفتند: ننگ است که دشمن به شهر ما حمله کند.

فکر کنید و پاسخ دهید:

۱.پیامبرﷺ قبل از شروع جنگ به مسلمانان چه وعده ای داد؟
۲. خداوند درباره ی جنگ بدر چه می فرماید؟
۳.چه چیزی باعث شد که مشرکان قریش دوباره به مدینه حمله کنند؟
۴. پیامبرﷺ هنگامی که باخبر شد که لشکر قریش به مدینه هجوم آورده چه کرد؟ و سرانجام چه تصمیمی گرفتند؟

درس هشتم:

نفاق وتفرقه افکنی

عبدالله بن أبی که قبل از مهاجرت پیامبر ﷺ ، می خواست رهبر مدینه شود، به ظاهرمسلمان شد ، اما ایمان درقلب او جای نگرفته بود و کینه و حسادت پیغمبررا در دل خود جای داد. از این که پیغمبر به پیشنهاد وی عمل نکرد نظر جوانان را پذیرفت، سخت خشمناک شد، به کسانی که با پیغمبر ﷺ روانه میدان جنگ بودند رو کرد وگفت: پیغمبر از جوانان اطاعت کرد و حرف مرا نشنید، نمی دانم چرا باید خود را به کشتن دهیم؟

سپس خودش وهمراهانش بازگشتند .

عبدالله پسر عمرو به دنبال آنان رفت و گفت: ای مردم، اکنون که دشمن آمده، شما را به خدا سوگند، مردم خود و پیامبر را، زبون و خوار نسازید، ولی آنان عذر بی جا آوردند.چنان که خداوندآن راباز گو می کند:

... قَالُوا۟ لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّٱتَّبَعْنَـٰكُمْ ... آل عمران: ۱۶۷

«اگرمی دانستیم جنگی هست با شما می آمدیم.»

***

جنگ احد

پیامبرﷺ با سربازان مخلص و جان برکف خویش به راه خود ادامه دادند تا به کوه «اُحد» رسیدند. پیغمبر خدا سپاهیان خود را در دامنه‌ی کوه قرار داد، وتیراندازان را بر روی تپه ای مستقر کرد و بسیار سفارش کرد که: «به هیچ وجه محل خود رارها نکنید ،مراقب ما باشید و در هیچ شرایطی آن جا را رها نکند، چه پیروز شویم یا شکست بخوریم در جای خود استوار بمانید».

آن گاه شمشیرزنان را درصفی منظم کرد، تا با قریش مانند ساختمانی به هم پیوسته بجنگند.

سپس به آنان رو کرد و گفت: «بدانید که هیچ کسی نمی میرد تا آن که روزی خود را دریابد .و بدانید که فرد مسلمان نسبت به دیگر مسلمانان همانند سر برای تن است که اگر به درد آید تمامی اعضای بدن به درد می آیند.» لشکر مسلمانان ۷۰۰ نفر و لشکردشمنان سه هزار نفر بود. ولی پیامبرﷺ اطمینان داشت که روحیه ی سربازان مسلمان از روحیه‌ی سربازان کفار بسیار قوی تر است و اگر سپاهیان او ازدستوراتش پیروی کنند به یاری خداوند دشمنان اسلام راشکست

خواهند داد.
سپاهیان دشمن درتپه ی وسیعی دربرابرکوه اُحد ظاهر شدند و به تدریج پیش آمدند تا رو بروی سپاهیان اسلام قرار گرفتند. مبارزه تن به تن آغاز شد. مردی از قریش به میدان آمد و مبارز طلبید، حمزه(رضی الله عنه) عموی پیامبر که ازقهرمانان اسلام بود به سویش شتافت و با شمشیراو را از پای درآورد، آن گاه ابن ابی طلحه به میدان آمد وفریاد برآورد : ای محمد ،کیست که با من مبارزه کند؟ علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) بپا خاست و به میدان رفت، همین که ابن ابی طلحه احساس کرد که نمی تواند ایستادگی کند پا به فرار گذاشت .علی (رضی الله عنه) به سرعت وی را دنبال کرد و بایک ضربه او را بر زمین غلطاند.



آن گاه جنگ دسته جمعی شروع شد و زنان مشرکین با دف زدن و آوازخواندن مردم را به جنگ با مسلمانان تشویق می کردند. در آن زمان پیامبرﷺ خدا را یاد می کرد و می فرمود:
بارخدایا، با کمک تو حرکت می کنم و راه می روم ، و در راه تو می‌جنگم، خداوند مرا کفایت می کند، زیرا که او بهترین نگه دارنده است.
مسلمانان هم چنان باکفار می جنگیدند،تا این که دشمنان شکست خوردند وگریختند، ولی مسلمانان به جای این که کار دشمن راتمام کنند، شروع به جمع‌آوری ابزار و سلاح ها جنگی کردند.
درآن موقع کمان داران که ازبالای کوه این صحنه راتماشا می‌کردند به گمان این که جنگ تمام شده است، شادی کنان فریاد برآوردند: غنیمت ، غنیمت.....
فرمانده ی آنان فریاد زد: مگر با پیامبر پیمان نبسته اید که محل خود را ترک نکنید؟ کمان داران گفتند: دشمن شکست خورده و برادران ما مشغول جمع آوری غنیمت هستند.آنان جایگاه خود را رها کردند و به سفارش پیامبرتوجه نکردند و رفتند تا غنایم را جمع آوری کنند.
خالدبن ولید که هنوز درصف قریش به سرمی برد و سردار ماهری بود، همین که دید مسلمانان سنگرهای خود را رها کرده اند ،با اسب سواران کوه کمان داران را دور زدند و در مقابل مسلمانان قرار گرفتند و شروع به تیراندازی به سوی آنان کردند ، فاجعه ای ناگوار رخ داد .به طوری که مسلمانان با نامیدی ازخود دفاع می کردند، تا جایی که نیروهای دشمن یکی پس از دیگری سینه



های مهاجران و انصار را می شکافتند. وحشی آن برده نیزه انداز و معروف بود،حمزه را نشانه گرفت و نیزه ی خود را به سوی او پرتاب کرد . ناگهان حمزه فرو غلطید وخون فراوان از وی سرازیر گردید و چیزی نگذشت که به شهادت رسید.

جنگ سختی در گرفت ،درآن هنگام مسلمانان از پیرامون پیامبر پراکنده شدند، جز چند نفر از مسلمانان که با جان و دل از وی دفاع می‌کردند.

مصعب بن عمیر وحنظله بن ابی عامرمعروف به (غسیل الملائکهٔ) در راه دین فداکاری کردند. ابودجانه‌رضی‌الله‌عنه که خود را سپر پیامبرﷺ کرد و درحالی برروی ایشان خم شده بود ،تیرهای دشمنان در او فرو می‌رفت. ام عمار به زخمی ها

آب می داد او همین که دید مردم از دور پیامبر ﷺ پراکنده شده اند ،مشک آب را رها کرد،خنجری برداشت، نزد پیامبر ﷺ آمد و همراه تعداد کمی که پیرامون پیغمبر ﷺ بودند به دفاع از جان پیامبر ﷺ پرداخت. ناگهان کسی فریاد برآورد که: محمد کشته شد.

ابوسفیان به گمان این که محمد کشته شده است دستور داد که جنگ را متوقف کنند، چون تنها هدفش کشتن محمد و انتقام از حمزه برای خشنود شدن همسرش هند بود. ازاین رو مردان خود را پیرامون پرچم خود جمع کرد .

مسلمانان خود را بالای کوه رساندند و آماده شدند که بار دیگر بجنگند ، ولی ابوسفیان نپذیرفت و گفت: امروز به جای روز بدر،زنده باد بت «هبل» ما دارای بت «عزی» هستیم و شما بت عزی ندارید.

یکی از اصحاب پیامبر جواب داد: خداوند یار و یاور ماست و شما یاوری ندارید.

ابوسفیان گفت: وعده ی جنگ با شما، سال آینده در سرزمین حمرای اسد است.

مسلمانان پاسخ دادند: بسیار خوب، وعده ی ما سال آینده باشد.

ابوسفیان لشکریان خود را جمع کرد و به سوی مکه حرکت کرد. پیامبر ﷺ نیز ازکوه فرود آمد تاکشته شدگان مسلمان راببینند . چون جسد حمزه رضی‌الله‌عنه را دید چشمانش پر از اشک شد و اندوه او را فرا گرفت. مسلمانان نیز از شکستی که به سبب بی توجهی به سفارش پیامبر ﷺ برآنان وارد شده بود و عده ای ازمسلمانان شهید شده بودند سخت اندوهگین شدند ، به خصوص هنگام بازگشت به مدینه که منافقین آنان را مسخره کرده و می گفتند:

« لَّوْ كَانُوا۟ عِندَنَا مَا مَاتُوا۟ وَمَا قُتِلُوا۟ » «اگر نزد ما می ماندند نه می مردند و نه کشته می شدند ».

اما خداوند به آن ها بشارت خیر داد و گفت:

﴿ وَلَا تَهِنُوا۟ وَلَا تَحْزَنُوا۟ وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ ٱلْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُۥ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَآءَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٤٠﴾ ﴾ آل عمران: ۱۳۹ - ۱۴۰

«سستی به خود راه ندهید ، و غمگین مشوید، که شما اگر واقعا مؤمن باشید ، برترید. اگر به شما آسیب رسید، به آن گروه (دشمن) نیز آسیب وارد شده

است، این روزها را میان مردم به نوبت می گردانیم تا خداوند مقام اهل ایمان را به امتحان آشکار کند ، و گروهی از شما را به درجه ی شهادت نایل گرداند ، و خداوند ستمگران را دوست ندارد. »

فکر کنید و پاسخ دهید:

۱.منافق چه کسی است ؟ و چه ضرری دارد؟
۲.پیامبرﷺ به تیراندازان چه سفارشی کرد ؟ وقتی که آن ها به سفارش پیامبرﷺ توجه کامل نکردند چه اتفاقی رخ داد؟
۳.پیامبرﷺ درخصوص حقوق مسلمانان نسبت به یکدیگر چه گفت؟